





# گفتنی‌ها

بی قافیه، بی مرز

کلامی نیمه‌موزون

برآمده از دل

کاش بردل نشیند

آزاده بازوبند

سرشناسه : بازوبند، آزاده  
عنوان و نام پدیدآور : گفتنی ها، بی قافیه، بی مرز / مولف آزاده بازوبند.  
مشخصات نشر : شیراز: ارم شیراز، ۱۳۹۳.  
مشخصات ظاهری : ۸۴ ص: ۱۴/۵ \* ۲۱/۵ س م.  
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۰۰-۷۹-۷  
وضعیت فهرست نویسی : فیبای مختصر  
شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۷۵۷۰۸

نام کتاب: گفتنی ها، بی قافیه، بی مرز  
مولف: آزاده بازوبند  
صفحه آرا: محبوبه براهیمیان  
طراح جلد: مهندس محمد صادق بازوبند  
تیراژ: ۵۰۰ نسخه  
قطع: رقعی  
تعداد صفحات: ۸۴ ص  
ناشر: انتشارات ارم شیراز  
نوبت چاپ: اول  
لینوگرافی، چاپ و صحافی: واصف  
قیمت: ۷۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۰۰-۷۹-۷  
مدیر مسئول انتشارات: دکتر مسعود صفار  
آدرس: شیراز- میدان دانشجو- مجتمع پزشکی نشاط- طبقه چهارم- انتشارات ارم شیراز  
تلفن: ۰۷۱-۳۶۴۶۲۰۷۷ فاکس: ۰۷۱-۳۶۴۶۲۰۵۸

وب سایت: [www.erampub.ir](http://www.erampub.ir)

طبق قانون حمایت از آثار مولفین و مترجمین، تمامی حقوق جهت مؤلف و ناشر براساس قرارداد فی مابین محفوظ است و هرگونه کپی برداری ممنوع و پیگرد قانونی دارد.

### تقدیم به.....

سپاس گوی خدایی هستم که هر چه بخشید نعمت بود و مصلحت. نوشته هایم پیشکشی است به خالق هستی در تشکر از الطاف بیکرانش، به زبان حقیرانه .

تقدیمی است به همه عزیزانم که بیشتر از جان دوستشان دارم. تشکری است از همسر بزرگوارم دکتر فرهاد حسین پور که صبر و شکیبایی بی نظیرش، خارج از وصف است. آنقدر در مسیر زندگی همگامم بوده است که گاهی یادم می‌رود، من نویسنده کتاب بودم یا همراهی این یار، قلم را به نگارش واداشت.

آزاده بازوبند، شهریور ۱۳۹۳

## فهرست

۸.....	مقدمه.....
۹.....	غربت.....
۱۰.....	آرزوهای پایان نا پذیر.....
۱۲.....	پرنده خیال.....
۱۴.....	بن بست .....
۱۶.....	خاطرات سفر.....
۱۹.....	عهد و پیمان.....
۲۱.....	تیغ درون.....
۲۳.....	دیدار.....
۲۴.....	حال مستان.....
۲۶.....	نقطه های خاطره.....
۳۰.....	تقدیر از معلم یا متعلم.....
۳۳.....	مادر.....
۳۴.....	سفر به آسمان.....
۳۶.....	دنیا.....
۳۸.....	قشنگ ترین خاطرات.....
۳۹.....	من کوهم .....
۴۱.....	ظلم.....
۴۲.....	صدای باران.....
۴۴.....	وصف الحال.....
۴۶.....	عرفان یا استدلال.....

- ۴۸.....راست می گویم.....
- ۴۹.....اعتراف.....
- ۵۱.....چاله ی باورها.....
- ۵۳.....غزل.....
- ۵۴.....تفاوت نگاه.....
- ۵۸.....آوای وطن.....
- ۶۰.....شمس و مولانا.....
- ۶۲.....سکوت فلسفه ها.....
- ۶۴.....تقدیم به پدرم.....
- ۶۶.....خاطره ی زمینی.....
- ۷۱.....کویر خیال.....
- ۷۴.....پاییز بی همتا.....
- ۷۶.....تو چه کرده ای؟.....
- ۷۸.....دلتنگی های با دلیل.....
- ۸۰.....فریادهای آرام.....
- ۸۱.....رو به آینه.....
- ۸۳.....هزار راه نرفته.....

## مقدمه

معلم فیزیک هستم، از کودکی عادت به نوشتن خاطرات ساده، بر تکه‌های کاغذ داشتم که البته خیلی از آنها گم و نابود شدند. بعد از آن چند دفتر خاطره پر کردم و سپس وبلاگ نویسی جایگزین دفتر نویسی شد. وبلاگی با عنوان « فیزیک را یاد بگیریم » جان گرفت. راستش تعداد خواننده‌های صفحه زیاد نبودند. صفحه‌ای را با عنوان «خاطرات من» شروع کردم که متأسفانه یا خوشبختانه رونق بیشتری نسبت به صفحه فیزیک داشت. همین دلیلی شد که صفحه فیزیک مظلومانه کمرنگ شود و انگیزه‌ام در نوشتن دل‌نوشته‌های صفحه «خاطرات من» پر رنگتر.

زندگی من پر از فراز و نشیب بوده است. پر از خاطرات متفاوت. خاطره‌های خوب، زیبایی‌های بزرگی در ذهنم نشانده‌اند. گاهی ساعتها با آنها زندگی می‌کنم. مدیون خاطرات تلخ هم هستم، خود ساخته‌ام کردند. آن قدر ساخته شده‌ام که ادعا می‌کنم با دیگران خیلی فرق دارم. همین که قلمی در دست و احساسی در درونم کمک می‌کند که از دل بنویسم، شاید یکی از آن تفاوتها باشد. تعداد دست‌نوشته‌هایم که زیاد شد، تشویقی بود تا از آنها کتابی، شاید ماندگار بسازم.



## غربت



من تنهای غرتم

با ابریا و یمن بستم، تا نابردن

بهم بمانیم در آرام رفتن

رعدانده غربت ابراست در تنهای آسمان

فریاد من اما سکوت است

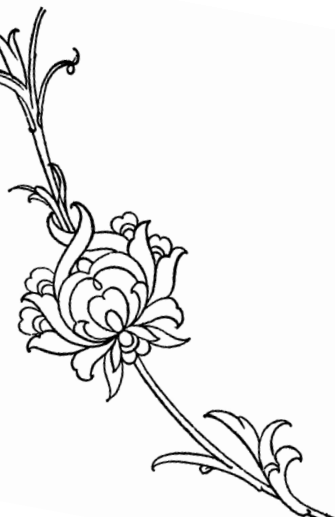
بازدم میجایی ابر، نسیم است

بازدم رنجور من تقدیر حیات ...

قول داده ام تا رسیدن به دریا با ابر باشم

می دانم که یمن گسستن خطاست

رابی جز باییدن می خواهم ...



## آرزوهای میان‌نذیر

کاش می‌شد تبری بردارم

علف‌های هرزدشت پر نقشه را پیچتم

بلویم؛ شامم نقشه‌شود

تبر را صرف ساختن کنم

گل بکارم

میسر جویدار را به سمت دشت آلاله بکشانم

آشیانی ویران کجنگ را از نو بسازم

زمین را به عشق رویش دوباره گندم حیات، زیر و رو کنم

تبر را با بوته اطلسی آشتی دهم

بوته عطر باشد



تبر عطر دو کند...

به تبر کلویم که:

صدای خسته‌ی جیرجیرک باغچه‌ی کوچک پریاس خازد رام‌اقب باشد

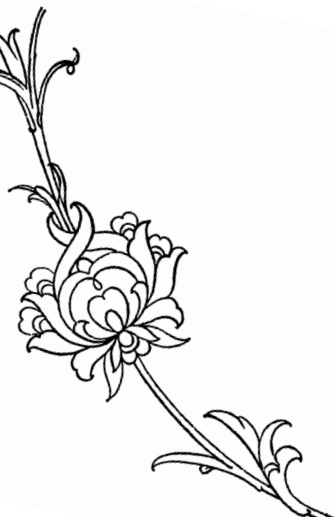
با تبر تپه‌ای از گل بسازم

بر رویش فرشی از بوریای امید بچبانم

بر قلداش نشینم

با او در کمین گذر زندگی هم آواشوم

نگذاریم شمارش معکوس زمان، جان بگیرد...





## پرنده خیال

پرنده‌ی خیالم آبی است

محمی شود، در آبی آسمان

مغلوب است، در آبی دریا

اوج بگیرد، پیدا نیست!



سیرامه می‌رود، نمی‌بینمش!

راه‌دیگه بگم، انگار موج است!

بر زمین نخورد، سراب می‌بینم!

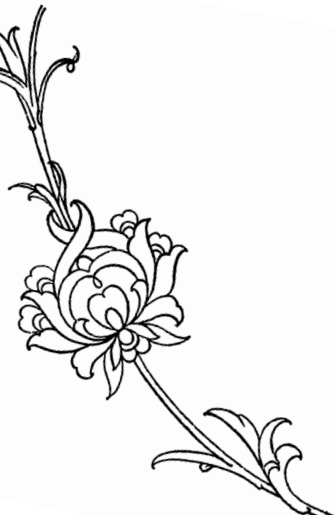
اگر بمسود، برکه می‌شود!

.....

وسن چنان دلبسته می‌آرامش آبی‌ام

که یادم می‌رود، آرزویم ناپیداست

ناپیدای رنگ‌پرنده خیال!



## بن بست

مدت‌بست در کله شروع

شروعی تازه، پرشور، بی‌آزار و خلوت... .

راه سختی است تا رسیدن به پایان

راه سخت‌تری است تا رسیدن به آغاز

مقصد، غزم می‌خواهد

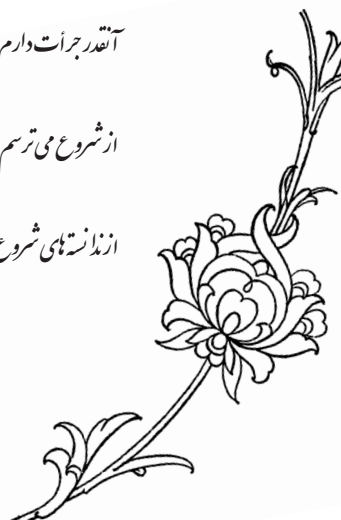
مبدأ، فهم... .

نگرانیم مقصد نیست

آقدر جرات دارم تا قدم برداشتن و رسیدن

از شروع می‌ترسم، از ابهام شروع!

از لذت‌های شروع!



.....

کنند شروع را شباهت شروع کنم؟

کنند شروع را نفهم؟

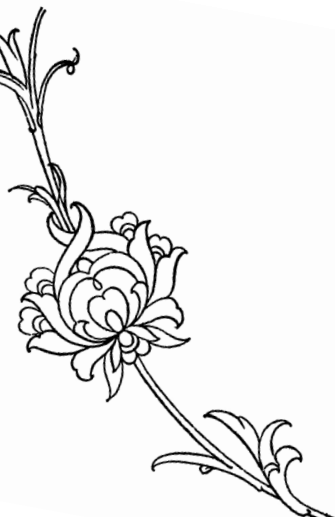
کنند شروع، قاتل آرزوهای بزرگ تو باشد؟

کنند این شروع، جدایی‌ی ما و رو؟

کنند ناخاسته، قلبی را بشکند؟

کنند شروع یک پایان باشد؟

کنند غرور نگذار که بگویم: نگ می‌خواهم



## حاطرات سفر

مسافرم

تنهانستم

بهرای خوب

پنجره‌ای روبرو حیات جاوه

ماهی روشن...

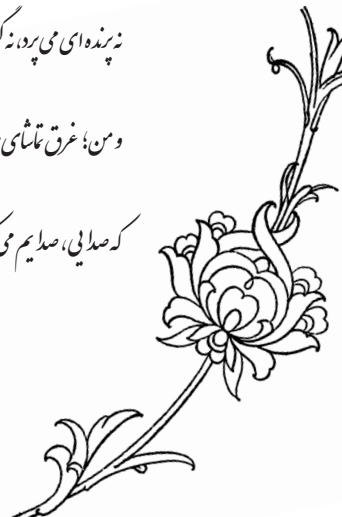
جاوه ایست تاریک، یکدست، طولانی...

دشت لایلا، خاکستری، تابیکران....

ز پرنده‌ای می‌پرد، ز کوسنندی می‌چرد، ز آدمی بیدار است و ز رودی جاری

و من؛ غرق تماشای همه می‌بودم تا!

که صدایی، صدایم می‌کند





و مرارہ تماشا می‌نایدہ نامی نشاند!

در این سخات تاریکی

کہ جز ماہ و من و جاوہ

کسی دوست پیدا نیست

کسی از اہل دنیا نیست

تو را می‌بینم ای خالق

کہ با شہان پر نور ت

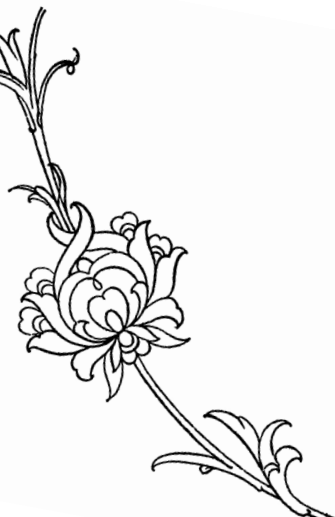
نشستی بر بہد قلم

تماشا می‌کنی عالم

و می‌گوئی کہ ای بندہ

تو را من دوست می‌دارم

و من مدہوش این احساس





و حیرانم از این رأفت

و تمیز ز بخشش‌ها

و سیدای همه لطف

جوابت می‌دهم خالق

نم‌هیش از همه عالم

تسلی تو را دارم

ولی خود خوب می‌دانی

که نیش از دیگران، شاید

که کارم، که کارم



## عهد و پیمان



با خود خلوتی آرام و خاموش داشتم

دل صاف می‌کردم و کهنه‌های دل می‌زدودم

بس که سکوت شیرین و دلنشینی بود

برای ماندنش هرکاری می‌کردم

می‌دانستم هرخطایی، قاتل این همه زیبایی است

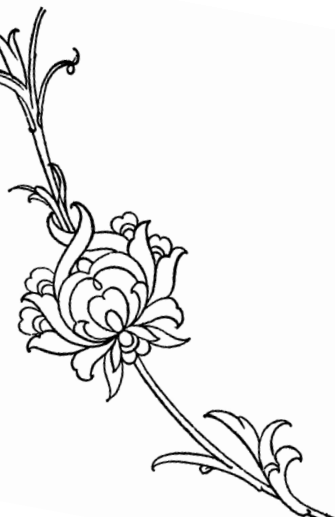
به سکوت درون قول دادم که اگر بماند، خطا نکنم

نازده بودم و غرق خلوت خود ساخته

نمی‌دانستم چه شد که خطا کردم!

با خود پیمان بستم که خطا نکنم

ناخواسته، پیمان شکستم!





با خدا بی‌مان بستم که خطا نکندم

نادانسته، بی‌مان شکستم

آندری بی‌مان بستم و شکستم

که سکوت درون غوغا شد!

غریب و شکوه کرد و آتش گرفت

.....

خسته بودم و در مانده

نا توان از ذکر توبه

پشیمان از این همه عهد بستن و شکستن

با خود عهد بستم که هرگز عهد نبندم!

